



استعاره و شناخت فرهنگی: یک بررسی نظام‌مند

دکتر فاطمه شفیعی^۱

پژوهشگر پسادکتری علوم شناختی زبان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، جهاد دانشگاهی
تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۲۸ تیر ۱۴۰۴؛ تاریخ انتشار: ۱۰ شهریور ۱۴۰۴)

در طی دهه‌های گذشته، بحث شناخت فرهنگی و چگونگی ارتباط استعاره‌های مفهومی مطرح شده در زبان‌شناسی شناختی مورد توجه اندیش‌مندان و پژوهشگران حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی شناختی و علوم اجتماعی شناختی واقع شده است. از آنجاکه شناخت فرهنگی، خود، در مباحث زبان‌شناسی فرهنگی مطرح می‌شود و زبان‌شناسی فرهنگی نیز به یک اعتبار، در مفاهیم زبان‌شناسی شناختی برجسته شده است، به نظر می‌رسد بررسی استعاره‌های مفهومی در فرهنگ و تأثیر آن بر شناخت حاصل از فرهنگ و اثرپذیری آن از فرهنگ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد. در این نوشتار، تلاش بر این است که تصویری کلی از شناخت فرهنگی و استعاره و رابطه این دو با هم به دست داده شود. در این راستا، پس از تعریف فرهنگ و ترسیم جایگاه شناخت فرهنگی در این تعریف، به چگونگی ارتباط بین استعاره‌های مفهومی و شناخت فرهنگی می‌پردازیم و به پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شود، اشاره می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: استعاره، فرهنگ، بدنمندی، شناخت فرهنگی.

^۱ E-mail: sh.fateme1980@gmail.com

مقدمه

از نظر ریشه‌شناسی، کلمه فرهنگ واژه‌ای فارسی و مرکب از دو جزء «فر» و «نگ» است. «فر» به معنی شکوه و عظمت، و اگر به‌عنوان پیشوند به کار رود، به معنی جلو، بالا و پیش و بیرون است. «نگ» از ریشه اوستایی سنگ، به معنی کشیدن، سنگینی و وقار است. براین اساس، واژه مرکب «فرهنگ» به بیرون کشیدن، بالا کشیدن و برکشیدن معنی می‌دهد (فرهنگ معین، ذیل مدخل فرهنگ). در تعریف اصطلاحی فرهنگ، فرهنگ لغت‌های عمومی فارسی که در دسترس همگان هستند، معانی و مفاهیم زیادی را ذیل آن ذکر کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به علم و دانش، ادب، تربیت، معرفت، آثار علمی و ادبی یک قوم یا یک ملت، کتاب لغت، نیکویی پرورش، بزرگی، فضیلت، شکوه‌مندی، هنر، حکمت و عقل و نیز شاخ درختی که بخوابانند و بر آن خاک ریزند، اشاره کرد. معادل لاتین این کلمه نیز واژه culture است. این واژه از ریشه فرانسوی cultura که آن هم، به نوبه خود، از ریشه لاتین "colere" که به معنی تمایل به زمین و رشد یا کشت و پرورش است، گرفته شده است. این کلمه، در انگلیسی میانه متأخر به همین معنی بود و در اوایل قرن شانزدهم میلادی، معنی پرورش ذهن، استعدادها یا آداب از آن پدید آمد. اما از نظر اصطلاحی، فرهنگ در جوامع مختلف معنای متفاوت و گسترده‌ای دارد. وسعت و گستردگی در ارائه تعریفی از فرهنگ چنان است که کروبر و کلاکهان^۱ تا سال ۱۹۵۰، حدود صد تعریف مختلف را از فرهنگ جمع‌آوری کرده‌اند (عسکری و کمالی‌شریف ۱۳۷۸، ۲۳۶). تعاریف بسیار و تعبیر متعدد از فرهنگ از یک سو، و یافتن معنای واحدی از آن، از سوی دیگر، موجب شده است تا ابهام بیشتری در معنای فرهنگ ایجاد شود (شیبانی ۱۳۸۱، ۱۱۳). با رجوع به تاریخ، درمی‌یابیم که بحث درباره فرهنگ، مانند بسیاری از مباحث مطرح در علوم انسانی، متعلق به دوران نوین است. در سده‌های گذشته، اصطلاح فرهنگ به معنایی که در حال حاضر در علوم اجتماعی به کار برده می‌شود، نبوده است. تقریباً از آغاز قرن هجدهم است که این مفهوم با تعبیرهای جدید آن استفاده شده است و به تدریج و رفته رفته، در قرن بیستم، واژه فرهنگ با عقاید، افکار مربوط به پیشرفت، تحول و تعلیم و تربیت همراه می‌گردد. براین اساس، می‌توان گفت گذر فرهنگ از معنای بسیار کلی، عام و فراگیر به حیطه و معنی تقلیل یافته و خاص تاریخی طولانی دارد (بهار، ۱۳۹۰).

اصطلاح فرهنگ بیش از آنکه به رشته خاصی مرتبط باشد، یک اصطلاح و مفهوم میان رشته‌ای است. از این رو، افرادی با تخصص‌های گوناگون؛ از اقتصاددانان، سیاست‌مداران، مدیران رسانه‌ای، دین‌شناسان و منتقدان گرفته تا روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، زبان‌شناسان و شناخت‌پژوهان، همگی، درباره فرهنگ سخن رانده و در ارتباط با آن به طرح مسائل و موضوعات گوناگون می‌پردازند.

^۱ Kroeber & Kluckhohn

از میان این تعریف‌ها و چهارچوب‌های ارائه‌شده در تعریف فرهنگ، شاید بتوان گفت یکی از شناخته‌شده‌ترین چهارچوب‌ها همان است که توسط کروبر و کلاکهان (۱۹۵۲) ارائه شده است. براساس تعریف آن‌ها «فرهنگ مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری، باورها، زبان، نهادها و محصولات فکری است که از طریق نمادها منتقل می‌شود و دستاوردهای متمایز گروه‌های انسانی را شامل می‌گردد؛ هسته آن در ایده‌های سنتی و به‌ویژه ارزش‌های پیوسته به آن‌ها نهفته است؛ فرهنگ می‌تواند هم فرآورده‌های عینی و هم اشکال رفتار را در بر گیرد؛ و از طریق یادگیری اجتماعی، منتقل و پایدار می‌شود.» این تعریف با تأکید بر نمادها و انتقال اجتماعی، بستری عملیاتی برای تحلیل‌های شناختی و زبان‌شناختی فراهم می‌آورد. در این مقاله، همین رویکرد نمادمحور به‌عنوان چهارچوب عملیاتی در نظر گرفته می‌شود.

شناخت فرهنگی: از زبان‌شناسی شناختی تا زبان‌شناسی فرهنگی

شناخت فرهنگی را می‌توان نوعی پردازش ذهنی جمعی دانست که از تعامل میان زبان، تجربه و ارزش‌های مشترک در یک جامعه شکل می‌گیرد. این مفهوم، مطابق با چهارچوب شریفیان (۲۰۱۱)، در سطح میان‌ذهنی رخ می‌دهد و حاوی بازنمایی‌های زبانی از مدل‌های شناختی فرهنگی است. در این مقاله، شناخت فرهنگی به‌مثابه شبکه‌ای از مفاهیم و الگوهای زبانی درون‌باختی تحلیل می‌شود که بر ادراک، تفسیر و معناسازی تأثیر می‌گذارند.

با ذکر مقدمه‌ای که در بخش پیش و در تعریف فرهنگ ارائه شد، به نظر می‌رسد تعریف فرهنگ کار چندان ساده‌ای نباشد. با این حال، هر تعریفی از فرهنگ را که در نظر بگیریم، مفهوم فرهنگ در آن دارای **عناصری کانونی** خواهد بود که زبان و باورها و ارزش‌ها یا همان شناخت از اساسی‌ترین عناصر آن به شمار می‌آیند. بواس^۱، انسان‌شناس و زبان‌شناس آلمانی-آمریکایی، زبان را بازتابی از ذهن و فرهنگ افراد به شمار می‌آورد و در مطالعات خود به وجود رابطه‌ای نزدیک بین زبان، ذهن و فرهنگ قائل است. او در پژوهش‌هایی که انجام داد، مشاهده کرد که گویشوران زبان‌های مختلف به شیوه‌های گوناگونی تجربه‌های روزمره خود را طبقه‌بندی می‌کنند. این طبقه‌بندی‌ها، خود، به مقوله‌هایی زبانی می‌انجامد که این مقوله‌ها تا حد زیادی بر الگوهای اندیشه سخن‌گویان آن زبان‌ها تأثیر می‌گذارند (لوسی ۱۹۹۲، ۹). به این ترتیب بود که بعدها و در نتیجه تحقیقات سپیر و وورف^۲ فرضیه نسبیت زبانی مطرح شد. در فرضیه نسبیت زبانی این‌طور گفته می‌شود که زبان در شیوه ادراک و تفکر افراد درباره جهان اثر می‌گذارد. در این فرضیه نظر بر آن است که سخن‌گویان یک زبان، به سمت تفکر، ادراک و یادآوری جهان به‌نحوی که مختص آن زبان است، سوق داده می‌شوند. بنابراین، سخن‌گویان زبان‌های مختلف گرایش دارند که

¹ Boas

² Sapir & Whorf

جهان را به شیوه متفاوتی بنگرند. سپیر (۱۹۲۹) و وورف (۱۹۵۶) با بررسی زبان‌های بومی آمریکایی و مقایسه آن‌ها با زبان انگلیسی به این نتیجه رسیدند که تفاوت بین زبان‌ها تعیین‌کننده انواع تفکری است که گویشوران آن زبان‌ها دارند. روان‌شناسان حداقل دو شکل از این نظریه را تشخیص داده‌اند که از لحاظ تأکید و نتایج با هم فرق دارند. این دو شکل فرضیه، **شکل قوی** و **شکل ضعیف** نامیده شده‌اند. در شکل قوی فرض بر این است که زبان فکر را به وجود می‌آورد. اما در شکل ضعیف گفته می‌شود زبان در فکر اثر می‌گذارد (لاند ۱۳۹۲، ۲۷-۳۰).

صورت ضعیف فرضیه نسبت زبانی به آرای شاخه‌ای از علم به نام **زبان‌شناسی شناختی** نزدیک می‌شود. زبان‌شناسی شناختی یکی از مکتب‌های اصلی در بررسی علمی زبان به حساب می‌آید که در دهه ۱۹۷۰ ظهور کرد. در رویکرد زبان‌شناسی شناختی به مطالعه زبان، زبان پنجره‌ای رو به عملکرد شناختی ذهن در نظر گرفته می‌شود و مطالعه آن به کسب بینش‌هایی درباره ماهیت، ساختار و سازمان‌دهی اندیشه‌ها و ایده‌ها منجر می‌گردد. از این رو، می‌توان گفت مهم‌ترین وجه تمایز زبان‌شناسی شناختی با دیگر رویکردهای علمی به مطالعه زبان، آن است که در این رویکرد فرض بر این گذاشته می‌شود که زبان، از یک سو، نمایانگر برخی از ویژگی‌های بنیادین ذهن است و از سوی دیگر، بعضی ویژگی‌های ذهن بشری را طرح‌ریزی می‌کند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶).

یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی شناختی، **زبان‌شناسی فرهنگی** نام دارد که به بررسی نقطه تلاقی زبان، فرهنگ و مفهوم‌سازی‌های زبانی می‌پردازد (پالمر، ۱۹۹۶؛ شریفیان، ۲۰۱۱). هدف زبان‌شناسی فرهنگی، در نهایت، دست‌یافتن به درکی یک‌پارچه از مفهوم «شناخت» و «فرهنگ» در ارتباط با زبان است. بخشی از این چهارچوب «**شناخت فرهنگی**» نام دارد که به دنبال ارائه دیدگاهی از شناخت است که در سطح فرهنگی مطرح می‌شود. شناخت در انسان^۱ به عمل ذهنی یا روند دست‌یابی به دانش و درک از طریق تفکر، تجربه و حواس اطلاق می‌شود. این امر، بسیاری از جنبه‌های عملکردها و فرآیندهای فکری مانند توجه، شکل‌گیری دانش، حافظه، قضاوت و ارزیابی، استدلال و محاسبه، حل مسئله و تصمیم‌گیری، ادراک و تولید زبان را در بر می‌گیرد که به آن‌ها فرآیندها یا پردازش‌های شناختی گفته می‌شود. این پردازش‌ها در واقع، از دانش موجود استفاده می‌کنند و دانش جدیدی را ایجاد می‌نمایند. بر این اساس، پردازش‌های شناختی به شماری از تکالیفی که مغز به‌طور مداوم انجام می‌دهد، اشاره دارد. این فرآیندها تمام اطلاعاتی را که ما از محیط پیرامونمان دریافت می‌کنیم، پردازش می‌کنند. لیکاف و جانسون^۲ (۱۹۹۹)، شناخت را هر نوع عملکرد یا ساختار ذهنی تعریف می‌کنند که بتوان آن را بر اساس

^۱ Human Cognition

^۲ Gorge Lakoff and Mark Johnson

اصطلاحات و مفاهیم دقیق مورد بررسی قرار داد. بر این اساس، می‌توان گفت شناخت به معنای عام آن، کنش فراگیر زندگی و فعالیت‌های ماست. در حقیقت، شناخت، پردازش یا کنش ذهنی کسب دانش و فهمیدن از طریق تفکر، تجربه و حواس است و جوهره آن را توانایی درک‌کردن و واکنش نشان دادن، ذخیره‌کردن اطلاعات و باز یافتن آن‌ها، و تصمیم‌گرفتن و دادن پاسخ‌های مناسب تشکیل می‌دهد.

در دهه‌های گذشته، اغلب شناخت‌پژوهان تقریباً دیدگاهی فردگرایانه نسبت به مفهوم شناخت اتخاذ کرده بودند و به فرآیندهای شناختی، تنها، از دیدگاه ذهن فرد می‌نگریستند. اما چند سالی است که برخی از شناخت‌پژوهان، شناخت را به‌عنوان امری جمعی و ورای سطح فردی مورد مطالعه قرار می‌دهند (کلارک و چالمرز، ۱۹۹۸). شناخت فرهنگی درواقع چنین نگاهی به مطالعه شناخت دارد و دربردارنده دانشی فرهنگی است. این شناخت، در طی فرآیند تعامل میان اعضای یک گروه فرهنگی و در طی زمان و مکان شکل می‌گیرد (شریفیان، ۱۳۹۱). البته، پژوهش‌ها در زمینه شناخت فرهنگی، با کارهای مری داگلاس و آرون ویلداسکی^۱ درباره فرهنگ و ادراک خطرکردن آغاز شد و به مطالعات انسان‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، علوم سیاسی و جز این، گسترش یافت (داگلاس و ویلداسکی، ۱۹۸۲). در این پژوهش‌ها، شناخت فرهنگی به تمایل افراد به تطبیق باورهای‌شان درباره موضوع‌های مورد مجادله (برای مثال: آیا بشر باعث گرم‌شدن کره زمین می‌شود، آیا مجازات اعدام مانع قتل می‌گردد، آیا کنترل اسلحه جامعه را ایمن‌تر می‌سازد و غیره)، با ارزش‌های تعیین‌گر هویت فرهنگی‌شان اشاره دارد.

شناخت فرهنگی و استعاره

همان‌گونه که در بخش پیش ذکر شد، مفهوم «شناخت فرهنگی» را می‌توان به‌عنوان بخشی از زبان‌شناسی فرهنگی در نظر گرفت. در این مفهوم، شناخت فرهنگی بر «مفهوم‌سازی‌های برساخته فرهنگی» متمرکز است. این مفهوم به جوامع کلامی اختصاص دارد و خودش را در «طرح‌واره‌های فرهنگی»، «مقوله‌های فرهنگی» و «استعاره‌های فرهنگی» نشان می‌دهد (شریفیان، ۲۰۱۵). اصطلاح کلیدی «فرهنگ» در این عبارت‌ها، برخلاف تعریف‌های دیگر نظریه‌ها که در آن‌ها به فرهنگ‌های اجتماعی، سیاسی، مردمی و قانونی اشاره می‌شود، از نظر زبانی تعریف می‌گردد (گانون، ۲۰۱۱؛ کاهان، ۲۰۱۲؛ ون‌درلیدن، ۲۰۱۶). در شناخت فرهنگی، رابطه فرهنگ و زبان نباید به‌صورت پیوندی یک‌بعدی تصور شود. همان‌گونه که اسکالن و اسکالن^۲ (۲۰۱۲) گفته‌اند، فرهنگ در این نوع شناخت موجودیتی ثابت و یکسان نیست بلکه شکلی پویا و متغیر از کنش ارتباطی است که درون موقعیت‌های اجتماعی-تاریخی جای می‌گیرد و خود را نشان می‌دهد (فرانک، ۲۰۰۸).

¹ Mary Douglas & Aaron Wildovsky

² Scollon & Scollon

یکی از مهم‌ترین عوامل در مفهوم‌سازی‌های فرهنگی استعاره‌های مفهومی هستند. همه افراد به‌هنگام سخن‌گفتن و برقراری ارتباط با جهان پیرامون از تعداد زیادی استعاره استفاده می‌کنند (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰). چنین کلمات و عبارت‌هایی که به‌صورت استعاره‌ای استفاده می‌شوند، ممکن است به‌طور قابل توجهی در زبان‌های مختلف متفاوت باشند. برای مثال، در زبان فارسی گفته می‌شود وقت‌تان را برای کاری صرف کردید (استعاره اوقت طلاست) درحالی‌که همین مفهوم در زبان مجارستانی به‌صورت وقت‌تان را پُر کردید، بیان می‌گردد (کُوشش، ۲۰۱۰). تصاویری (یا به بیان دیگر همان طرح‌واره‌ها) که زبان‌های مختلف برای بیان مفاهیم یکسان به کار می‌گیرند، می‌تواند تفاوت زیادی با هم داشته باشد. بر اساس این تنوع، طبیعی است این سؤال پیش بیاید که آیا استعاره‌ها مفاهیمی جهان‌شمول هستند یا فرهنگ‌وابسته؟ اگر مفهومی فرهنگ‌وابسته باشند به معنی آن است که الگویی شناختی را ارائه می‌کنند که بدون ازدست‌دادن نوعی ارزش گفتمانی یا معنایی، قابل انتقال به سایر فرهنگ‌ها نیست. در مقابل، مفاهیم جهان‌شمول، فارغ از اینکه در چه بافت و فرهنگی ارائه شوند، الگوهای شناختی مشابهی را در بر خواهند داشت. به‌رغم اینکه کاربرد این ره‌یافت برای «استعاره‌های فرهنگی» در نگاه اول ساده به نظر می‌رسد، اما در عمل، با چالش‌هایی روبه‌رو خواهد بود. پیش از آنکه به این بحث بپردازیم، بهتر است ابتدا استعاره مفهومی را تعریف کنیم و به نسبت و رابطه استعاره و فرهنگ اشاره‌ای داشته باشیم.

۱- ارتباط استعاره و فرهنگ

نظام‌های فرهنگی برای آنکه بتوانند آموزه‌های کلیدی مورد نظر خود را در هر زمینه‌ای به کنشگران و افراد باورمند به آن فرهنگ و نظام ارزشی منتقل کنند، از نمادهای فرهنگی خاصی استفاده می‌کنند. استعاره‌ها یکی از مهم‌ترین این نمادها به شمار می‌روند. در این تعریف، می‌توان استعاره‌ها را در نمادهای کلیدی یک فرهنگ جای داد. اما علاوه بر این نوع استعاره‌ها، استعاره‌های دیگری هم وجود دارند که از آن‌ها به استعاره مفهومی یاد می‌شود. برای اولین بار، لیکاف و جانسون^۱ در کتاب *استعاره‌هایی که بر مبنای آن‌ها زندگی می‌کنیم*^۲ (۱۹۸۰) استعاره‌های مفهومی را معرفی کردند. البته، پیش از آن‌ها، مایکل ردی^۳، سال ۱۹۷۱ در مقاله استعاره مجرا^۴ و در تعریف تازه‌ای که از استعاره ارائه کرد، پیش‌نهاد داد که تحلیل استعاره‌ها می‌بایست در ارتباط با مقوله ذهن صورت پذیرد و نه زبان. اما با این حال، نقطه آغاز نگاه جدید به استعاره همان رویکردی بود که لیکاف و جانسون مطرح کردند. لیکاف و جانسون (۱۹۸۰، ۸) بر این باور بودند که شناخت حوزه‌های مفهومی ذهن، بنیادی استعاره‌ای دارد و نظام مفهومی انسان، محصول

^۱ Lakoff & Johnson

^۲ Metaphors we live by

^۳ Reddy

^۴ The conduit metaphor

عملکرد مفهوم‌سازی استعاره‌ای است؛ نظام مفهومی‌ای که نقش اساسی در تبیین واقعیت‌های روزمره زندگی دارد و چون این نظام، ساختاری استعاره‌ای دارد، شیوه تفکر، تجربه و عملکرد ما نیز زیربنای استعاره‌ای خواهد داشت. به علاوه، لیکاف و جانسون (۱۹۸۰، ۱۰) بر این نکته نیز تأکید کرده‌اند که الگوهای تولیدکننده عبارت‌های استعاره‌ای در زبان مستقر نیستند بلکه، جایگاه‌شان در اندیشه است. آن‌ها می‌گویند که از نظر شناختی، استعاره‌ها نگاشت‌های تعمیم‌یافته‌ای هستند که بین حوزه‌های مفهومی ارتباط برقرار می‌کنند. در این رویکرد، استعاره از ویژگی‌های عملکرد ذهن محسوب می‌شود و درک مفاهیم انتزاعی را بر مبنای مفاهیم متعلق به حوزه شناختی تجربه امکان‌پذیر می‌سازد (گریدی ۲۰۰۷، ۱۸۹). بر این اساس، لیکاف و جانسون (۱۹۹۹، ۲۰۰۳/۱۹۸۰) دلایلی درباره جهانی بودن استعاره‌ها ارائه می‌دهند و اعتقاد دارند از آنجاکه از یک سو، این استعاره‌ها ریشه در تجربه بدنمند (جسم‌آگین)^۱ و نظام حسی-حرکتی انسان‌ها دارند و از سوی دیگر، این تجربه‌های جسمی و حسی-حرکتی در همه انسان‌ها مشترک هستند، پس استعاره‌های اولیه یا بنیادی جهانی هستند.

گریدی^۲ (۱۹۹۷) دیدگاه لیکاف و جانسون را گسترش داد. او پیش‌نهاد کرد که ما باید «استعاره‌های گروه‌ای (مرکب)»^۳ را از «استعاره‌های اولیه»^۴ متمایز کنیم. ایده او این بود که استعاره‌های مرکب (مثلاً استعاره [نظریه‌ها ساختمان هستند]^۵) از استعاره‌های اولیه تشکیل شده‌اند (برای مثال، استعاره [سازمان‌دهی منطقی ساختار فیزیکی است]^۶). از نظر گریدی، در استعاره‌های اولیه شاهد نوعی هم‌پستگی تجربه ذهنی با تجربه فیزیکی هستیم. بعدها مشخص شد بسیاری از استعاره‌های مفهومی مورد بحث در ادبیات زبان‌شناسی شناختی، همین استعاره‌های اولیه هستند که گریدی اشاره کرده بود. به عنوان مثال، استعاره [شادی بالا است]^۷، نمونه خیلی خوبی در این زمینه به شمار می‌آید. در این استعاره، شاد بودن تجربه‌ای ذهنی است. در عین حال، بالا بودن از نظر فیزیکی یک تجربه فیزیکی است که مکرراً با آن همراه است. در این دیدگاه، این استعاره‌های اولیه هستند که به‌طور بالقوه جهانی در نظر گرفته می‌شوند.

بسیاری از انسان‌شناسانی که درباره مفاهیم مربوط به استعاره کار می‌کنند، در ابتدا نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون را منبع الهام جدیدی برای مطالعات خود می‌دانستند. اما به سرعت مشخص شد اگرچه این نظریه از بسیاری جهات الهام‌بخش بود ولی تمام نیازهای انسان‌شناسان را برآورده نداشت.

¹ embodied

² Grady

³ complex metaphors

⁴ primary

⁵ THEORIES ARE BUILDINGS

⁶ LOGICAL ORGANIZATION IS PHYSICAL STRUCTURE

⁷ HAPPY IS UP

یکی از دلایل عمده این امر آن بود که زبان‌شناسان شناختی، جهان‌شمول بودن برخی مفاهیم مانند همین استعاره مفهومی را به شدت بزرگ‌نمایی کرده بودند و بسیاری از نمونه‌های فرهنگ‌وابسته را نادیده گرفته بودند. در این رویکرد، برای پرسش‌هایی مانند اینکه آیا استعاره‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت‌اند؟، استعاره به چه صورت، به درک ما از پدیده‌های گفتاری مشخص در فرهنگ کمک می‌کند؟ مطالعه استعاره چگونه می‌تواند بین علوم شناختی و انسان‌شناسی پیوند به وجود آورد و این پیوند از چه نوعی خواهد بود؟ نقش جسم در جهانی‌بودن استعاره چیست؟ اصلاً آیا نقشی دارد؟ و پرسش‌های دیگری از این دست، پاسخ روشنی وجود ندارد. اما زولتان کُوچس^۱، یکی از استعاره‌پژوهانی که با رویکرد زبان‌شناسی شناختی به استعاره‌ها در باب آن‌ها تحقیق می‌کند، اعتقاد دارد با تعدیل، اصلاح و تکمیل رویکرد استعاره مفهومی می‌توان این نظریه را، به اصطلاح، روزآمد کرد و نظریه نسبتاً جامعی از استعاره ارائه کرد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد و برای پژوهشگران حوزه مطالعات فرهنگی-اجتماعی نیز کاربردی باشد.

کُوچس در کتاب خود تحت عنوان *استعاره در فرهنگ؛ جهانی‌ها و تنوع*^۲ (۲۰۰۵) سعی می‌کند دیدگاهی فراگیر درباره خاستگاه استعاره‌ها عرضه کند. او استعاره‌ها را ساختارهایی می‌داند که ممکن است بر پایه فرایندهای مختلفی از قبیل فرآیند جسمی-عصبی، فرآیند اجتماعی-فرهنگی و فرآیند شناختی شکل بگیرند. به نظر وی، برخی از استعاره‌ها هر سه فرآیند را در بر می‌گیرند و برخی، یک یا دو فرآیند را. استعاره‌هایی که مبتنی بر تجربه جسمی هستند، جهانی‌اند. اما سایر استعاره‌ها ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر فرق کنند (قاسم‌زاده، ۱۴۰۲). کُوچس سپس در این کتاب، راهکاری را برای تبیین شکل‌گیری استعاره بیان می‌کند و آن این است که برای تبیین شکل‌گیری استعاره، به سازوکارهای بیشتری فراتر از آنچه لیکاف و جانسون بیان کرده‌اند، نیاز است. او در اینجا اشاره می‌کند که هر چیزی نمی‌تواند به عنوان حوزه مبدأ عمل کند و بعدها در کتاب *نظریه گسترده استعاره مفهومی*^۳ (۲۰۲۰)، در پاسخ به اینکه ساختار مفهومی مناسب در استعاره‌های مفهومی چه چیزی می‌تواند باشد، بحث *سلسله‌مراتب طرح‌وارگی*^۴ را مطرح می‌کند و اعتقاد دارد اگرچه اغلب افراد مفهوم حوزه مبدأ و حوزه مقصد را برای ساختار استعاره مفهومی به کار می‌برند، سازه‌های دیگری از جمله *چهارچوب*^۵، *طرح‌واره تصویری*، *مدل شناختی* و *مدل شناختی ایده‌آل* نیز می‌توانند در ساختار استعاره مفهومی دخیل باشند. او بر این باور است استعاره مفهومی باید در چند سطح مورد بررسی واقع شود و هیچ‌یک از سطوح زبانی،

¹ Zoltan Kovecses

² *Metaphor in culture Universality and Variation* (2005)

³ *Extended Conceptual Metaphor Theory* (2020)

⁴ schematicity hierarchy

⁵ frame

شناختی، گفتمانی، فرهنگی یا اجتماعی به‌تنهایی برای درک کامل استعاره کفایت نمی‌کنند، بلکه تحلیل استعاره نیازمند بررسی تعامل پویا میان این سطوح است. کوچش به‌طور مشخص میان استعاره‌های زبانی و استعاره‌های مفهومی تمایز قائل می‌شود و هشدار می‌دهد که نمی‌توان صرفاً با مشاهده زبان، به شناخت دقیق استعاره‌های مفهومی رسید؛ چراکه زبان ممکن است تنها بازتابی ناقص یا محدود از مفاهیم استعاری ذهن باشد.

از جمله نوآوری‌های مهم نظریه استعاره مفهومی گسترده، تأکید بر نقش تعیین‌کننده فرهنگ در شکل‌گیری و تفسیر استعاره‌هاست. برخلاف رویکرد کلاسیک که استعاره‌ها را عمدتاً جهانی و برآمده از تجربه بدنی در نظر می‌گرفت، کوچش نشان می‌دهد که بسیاری از استعاره‌ها در بافت فرهنگی خاص معنا می‌یابند و حتی استعاره‌های به‌ظاهر مشابه، می‌توانند در فرهنگ‌های مختلف معنای متفاوتی داشته باشند. افزون بر این، کوچش بر پویایی استعاره‌ها در بافت‌های مختلف اجتماعی و گفتمانی تأکید می‌کند و بر این باور است که استعاره‌ها ایستا نیستند، بلکه در تعامل با موقعیت‌های زبانی و اجتماعی به شکل‌های تازه‌تری ظاهر می‌شوند.

در مقایسه این دو دیدگاه، می‌توان گفت لیکاف و جانسون تصویری ساختارمند و جهانی از استعاره ارائه می‌کنند که در آن، تجربه جسمی نقش اساسی دارد، اما کوچش استعاره را پدیده‌ای چندلایه، پویا و فرهنگی می‌داند که تنها در تعامل میان زبان، ذهن، فرهنگ و گفتمان به‌درستی فهمیده می‌شود. این تحول نظری به‌ویژه در مطالعات استعاره‌های فرهنگی یا تحلیلی بینا فرهنگی اهمیت می‌یابد و امکانی فراهم می‌سازد تا تحلیل استعاره‌ها از سطح زبانی صرف، فراتر رفته و به ژرفای بافت‌های اجتماعی و فرهنگی نفوذ کند.

۲- استعاره مفهومی در امتداد فرهنگ (نگاهی به برخی پژوهش‌های انجام گرفته)

برای کسب بینشی همه‌جانبه و عمیق در این باره که آیا صحبت از استعاره فرهنگی درست است یا خیر و اصلاً تا چه میزان اهمیت دارد، شاید لازم باشد نگاهی داشته باشیم به پژوهش‌هایی که به بررسی تنوع استعاره‌ها در امتداد فرهنگ‌های گوناگون پرداخته‌اند.

تنها با مراجعه به فرهنگ لغت یا فهرست اصطلاحات نمی‌توان مشخص کرد که آیا معانی استعاره‌ای در میان جوامع فرهنگی گوناگون متفاوت است یا خیر. بلکه، برای بررسی این موضوع باید به سراغ داده‌های گفتمان تجربی رفت. برای نمونه، در زبان فارسی، عبارت‌هایی چون «آبرو ریختن»، «دلش سنگ شد» یا «گره در کارش افتاد» همگی دارای ریشه‌های فرهنگی‌اند که مفاهیم انتزاعی همچون احترام، هیجان و مشکل را از طریق تجربه‌های حسی و ملموس بازنمایی می‌کنند. در مقابل، همین مفاهیم ممکن است

در زبان‌هایی مانند چینی یا آلمانی با استعاره‌های متفاوتی رمزگذاری شوند. این تفاوت‌ها نه تنها در نوع تجربه بدنی، بلکه در نظام ارزش‌گذاری فرهنگی نیز ریشه دارند.

کُوچش در کتاب *استعاره در فرهنگ؛ جهانی‌ها و تنوع* (۲۰۰۵) به این مسئله پرداخته است. او به‌طور کلی، از اصول نظریه استعاره مفهومی دفاع می‌کند اما در عین حال، دو تغییر مهم در آن اعمال می‌کند و بدین وسیله می‌کوشد این نظریه را با تغییرات و تنوعات مهم فرهنگی تطبیق دهد. این دو تغییر از این قرارند: اول اینکه او بر این باور است افراد در بافت‌های فرهنگی با استعاره‌های گروه‌وار (مرکب) فکر می‌کنند نه استعاره‌های اولیه. و دیگر اینکه کُوچش مفهومی را با عنوان «تمرکز معنی اصلی» معرفی می‌کند که استعاره‌ها آن را در جامعه گویشوران یک زبان به دست می‌آورند. این تمرکز معنی فرهنگ‌وابسته، از عناصر و مفاهیم حوزه مبدأ تشکیل می‌شود و به محدوده‌ای از حوزه‌های هدف در برخی جوامع، گسترده می‌شود و در برخی نه. برای مثال، استعاره مفهومی [خشم فشار داخل ظرف است]^۱ را در نظر بگیرید. این استعاره در زبان‌های مختلفی مورد بررسی واقع شده است (کُوچش، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰، ۱۹۹۵، ۲۰۰۰؛ ماسوکی، ۱۹۹۵؛ تیلور و امپنس، ۱۹۹۸؛ یو، ۱۹۹۸). نتایج این تحقیقات نشان داده است که این استعاره در زبان‌های مختلف جلوه‌های متمایزی دارد. به عنوان نمونه، در زبان انگلیسی به قیاس با مایع بیان می‌شود اما در زبان چینی با گاز مقایسه می‌گردد. از طرف دیگر، مکان آن می‌تواند سر (در انگلیسی)، شکم (در ژاپنی) یا قلب (در زولو) باشد (کُوچش، ۲۰۰۵: ۶۹-۶۸). علاوه بر این، برخی پژوهش‌های پیکره‌بنیاد درباره استعاره‌ها در سه زبان انگلیسی، روسی و اسپانیایی، نشان داده‌اند که استعاره‌های مربوط به هیجان خشم در این سه زبان، در برخی مفهوم‌سازی‌ها مشترک هستند اما در عین حال، در ارزیابی، تنظیم، برجستگی و جنبه‌های فیزیولوژیکی خشم، تفاوت قابل توجهی با یکدیگر داشتند (آگارکوا و سوریانو، ۲۰۱۴). در کنار این مطالعات که به صورت بررسی همزمانی انجام گرفته‌اند، مطالعات در زمانی مربوط به استعاره‌های مفهومی نیز جالب توجه هستند. برای مثال، گیرارتز و گراندلارز^۲ (۱۹۹۵) درباره همین استعاره هیجان خشم مطالعه‌ای در زمانی انجام دادند که نشان می‌دهد رد پای استعاره [خشم به مثابه فشار داخل ظرف] که عمدتاً بر اساس داده‌های زبان انگلیسی مورد بررسی قرار گرفته است، به فیلسوفان پزشکی باستان مانند بقراط و جالینوس می‌رسد (ماسولف، ۲۰۱۷).

در مطالعه دیگری که انجام گرفته است، پژوهشگران به بررسی و مقایسه حوزه مبدأ استعاره‌ها در چهار زبان و فرهنگ پرداخته‌اند (قاسم‌زاده، ۱۳۹۹). اگرچه هدف این پژوهش بررسی چگونگی بازتاب یافتن مظاهر طبیعت در حوزه مبدأ استعاره‌ها بوده است، نتایج به دست آمده از آن، استلزامات

^۱ ANGER IS THE PRESSURE IN A CONTAINER

^۲ Geeraerts & Grondelaers

فرهنگی جالبی را به همراه دارد. در این مطالعه، چهار گروه فارسی زبان (ایرانی)، انگلیسی زبان (آمریکایی)، عرب زبان (کویتي) و آلمانی زبان (آلمانی) به توصیف مظاهر طبیعت از جمله رودخانه، سنگ، درخت، باران و غیره در قالب کلمات توصیفی آرامش، مهربانی، گرمی، استحکام و غیره پرداختند. نتایج این تحقیق نشان داد که بسیاری از واژه‌های توصیفی که اغلب در احساسات و عواطف ما نقش دارند، برخاسته از تجربه حسی و حرکتی ما هستند و از این نظر می‌توان به مشابهت‌هایی در زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف دست یافت. اما از جهت میزان و درجه ارتباط بین واژه‌های اسمی مربوط به طبیعت و واژه‌های توصیفی، تفاوت‌هایی بین زبان‌ها و فرهنگ‌ها وجود دارد (قاسم‌زاده، ۱۳۹۹).

نتیجه

براساس مطالبی که ذکر شد، به نظر می‌رسد در بحث شناخت فرهنگی و استعاره، استعاره‌هایی که تحت عنوان استعاره‌های اولیه مطرح می‌شوند و ریشه در تجربه بدنمند (جسم‌آگین) انسان‌ها و سیستم حسی-حرکتی آنها دارند، تقریباً توسط اغلب زبان‌شناسان شناختی و شناخت‌پژوهان به عنوان استعاره‌های جهان‌شمول شناخته و پذیرفته شده باشند. این افراد چنین استدلال می‌کنند که از آنجاکه همه انسان‌ها سیستم حسی-حرکتی مشابهی دارند و تجربه‌های اولیه مشابهی دارند (مثل اینکه همه موقع خوش حالی بالا می‌پرند یا همه در بدو تولد، گرمای آغوش مادر را حس می‌کنند)، پس استعاره‌هایی که براساس این تجربه‌های جهان‌شمول شکل می‌گیرند، همگی، جهانی هستند و بین همه افراد با فرهنگ‌های مختلف یکسان هستند. البته، امروزه در این نظر تردیدهایی وارد شده است اما همچنان رویکردی پذیرفته شده به حساب می‌آید. در این میان، برخی از این پژوهشگران و اندیش‌مندان به استعاره دسته دومی قائل هستند که فرهنگ‌وابسته و بافت‌وابسته هستند. گوچس از این استعاره‌ها که در رویکرد زبان‌شناسی شناختی به استعاره‌های ثانویه شناخته می‌شوند، با نام **استعاره‌های گروه‌ای** یاد می‌کند و آنها را **فرهنگی** می‌داند. اما در عین حال، همچنان به ایده اصلی زبان‌شناسی شناختی درباره جهان‌شمول بودن استعاره‌های اولیه وفادار است. او برای استعاره‌های اولیه، توجیه بنیادین و فیزیولوژیک ارائه می‌کند و براساس آن می‌گوید بر این باور است که در بسیاری از موارد، پدیده بدنمند (جسم‌آگین) «مشابهی» می‌تواند در فرهنگ‌های مختلف به اشکال مختلفی تعبیر شود و این عملکردهای جسم، اغلب، بر حسب دانش فرهنگی خاص یک منطقه جغرافیایی «تعبیر» شوند. سپس، گوچس اشاره می‌کند در مواردی از این دست، یک فعالیت بدنمند (جسم‌آگین) فیزیکی واحد در دو فرهنگ (یا خرده‌فرهنگ) متفاوت می‌تواند کانون‌های معنایی متفاوتی بگیرد اما با این حال، انواع تجربه‌های بدنمند (جسم‌آگین) که اساس بسیاری از استعاره‌های مفهومی هستند، می‌توانند فارغ از هر تعبیر فرهنگی وجود داشته باشند. او در نهایت، این نتیجه‌گیری را

تأیید می‌کند و می‌گوید این موارد محصول انواع جسم‌های فیزیکی ما هستند اما این به معنی آن نیست که این محصولات نمی‌توانند به وسیله دانش فرهنگی محلی شکل داده شوند (کوچش، ۲۰۰۵).

قاسم‌زاده (۱۳۹۹) نیز درباره استعاره‌های اولیه و گروه‌وار بر این باور است که استعاره‌های گروه‌وار معمولاً وقتی سخن از مفاهیم انتزاعی می‌شود، شکل می‌گیرند. در این نوع از استعاره‌ها مفاهیم مختلف با هم ارتباط برقرار می‌سازند و مفهوم نوظهوری (برخاسته) را به وجود می‌آورند که دیگر کاملاً بافت‌وابسته و فرهنگ‌وابسته خواهد بود (قاسم‌زاده، ۱۳۹۹). براین اساس، به نظر می‌رسد استعاره‌ها بیش از آنچه قبلاً فکر می‌شد، می‌توانند به فرهنگ مربوط باشند، از آن اثر بپذیرند و بر آن اثر بگذارند. در پرتو بحث‌های مطرح‌شده، افق‌هایی نو برای پژوهش‌های آینده در این حوزه گشوده می‌شود. یکی از زمینه‌های نوظهور، بررسی استعاره‌های دیجیتال در فرهنگ معاصر فارسی زبان است؛ استعاره‌هایی مانند «این پست خیلی بالا گرفت»، «ترند شد» یا «فضا را ترکاند» که در بستر شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گیرند و از الگوهای جدیدی از بدنمندی، هیجان و قدرت گفتمانی بهره می‌برند. همچنین، تحلیل تطبیقی استعاره‌های هیجانی در رسانه‌های فارسی، انگلیسی یا عربی می‌تواند به درک دقیق‌تری از لایه‌های فرهنگی نهفته در بیان احساسات بیانجامد. پژوهش در زمینه استعاره‌های تربیتی و شناختی رایج در گفتمان آموزش، خانواده و رسانه نیز امکان واکاوی مدل‌های ذهنی فرهنگی درباره یادگیری و پرورش را فراهم می‌سازد. در نهایت، مطالعه فرآیند ترجمه استعاره‌های فرهنگی در متون ادبی و سیاسی، و چگونگی انتقال یا تحریف آن‌ها در بافت‌های زبانی دیگر، زمینه‌ای مهم برای بررسی چالش‌های ارتباط بینا فرهنگی به شمار می‌رود. برای هرگونه اظهار نظر قطعی در این باره، ما نیازمند آن هستیم که پژوهش‌های بیشتری را در امتداد فرهنگ‌های مختلف انجام دهیم.

منابع و ارجاعات

- بهار، م. (۱۳۹۰). *مطالعات فرهنگی، اصول و مبانی*. تهران: انتشارات سمت.
- شریفیان، ف. (۱۳۹۱). *زبان‌شناسی فرهنگی*. ترجمه لیلا اردبیلی. تهران: نشر نویسه پارس.
- شیبانی، ث. (۱۳۸۱). *مجموعه مقالات: مسائل و چشم‌اندازهای فرهنگ*. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عسکری، الف، و کمالی شریف، م. (۱۳۷۸). *انسان‌شناسی عمومی*. تهران: انتشارات سمت.
- قاسم‌زاده، ح. (۱۴۰۲). *آموختن و آموختن*. تهران: انتشارات ارجمند.
- قاسم‌زاده، ح. (۱۳۹۹). *مقدمه‌ای بر شناخت‌پژوهی/استعاره؛ قطره در نهان‌خانه صدف*. تهران: انتشارات ارجمند.
- لاند، ن. (۱۳۹۲). *زبان و اندیشه*. ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده. تهران: انتشارات ارجمند.
- معین، م. فرهنگ معین. ذیل «فرهنگ».

References

- Askari, A., & Kamali Sharif, M. (1999). *General anthropology*. Samt Publications.
- Bahar, M. R. (2011). *Cultural studies: Principles and foundations*. Samt Publications.
- Clark, A., & Chalmers, D. (1998). The extended mind. *Analysis*, 58, 10-23.
- Douglas, M., & Wildavsky, A. (1982). *Risk and Culture: An Essay on the Selection of Technological and Environmental Dangers*. University of California Press.
- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Lawrence Erlbaum Associates Publishers.
- Frank, R. M. (2008). Introduction: Sociocultural situatedness. In R. M. Frank, R. Dirven, T. Ziemke, & E. Bernárdez (Eds.), *Body, language and mind: Sociocultural situatedness* (Vol. 2, pp. 1-18). Berlin: De Gruyter Mouton.
- Gannon, M. J. (2011). Cultural metaphors: Their use in management practice as a method for understanding cultures. In *Online Readings in Psychology and Culture*, 7(1), (Ed.). International Association for Cross-Cultural Psychology. <http://dx.doi.org/10.9707/2307-0919.1065>
- Geeraerts, D., & Grondelaers, S. (1995). Looking back at anger: Cultural traditions and metaphorical patterns. In J. R. Taylor & R. E. MacLaury (Eds.), *Language and the cognitive construal of the world* (pp. 153-179). Berlin: de Gruyter.
- Kahan, D. (2012). Cultural cognition as a conception of the cultural theory of risk. In S. Roeser, R. Hillerbrand, P. Sandin, & M. Peterson (Eds.), *Handbook of risk theory: Epistemology, decision theory, ethics, and social implications of risk* (pp. 725-760). New York: Springer.

- Kövecses, Z. (1986). *Metaphors of anger, pride, and love. A lexical approach to the structure of concepts*. Amsterdam: John Benjamins.
- Kövecses, Z. (1990). Emotion concepts. New York: Springer.
- Kövecses, Z. (1995). Anger: Its language, conceptualisation, and physiology in the light of cross-cultural evidence. In J. R. Taylor & R. E. MacLaury (Eds.), *Language and the cognitive construal of the world* (pp. 181–196). Berlin: W. de Gruyter.
- Kövecses, Z. (2000). *Metaphor and emotion: Language, culture, and body in human feeling*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2005). *Metaphor in culture: Universality and variation*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2010). Metaphor and Culture. *Acta Universitatis Sapientiae, Philologica*, 2, 2, 197-220
- Kövecses, Z. (2020). *Extended Conceptual Metaphor Theory*. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Kroeber, A.L., & Kluckhohn, C. (1952). *Culture: A critical review of concepts and definitions*. Harvard University Peabody Museum of American Archeology and Ethnology Papers 47.
- Lakoff, G. (1993). The contemporary theory of metaphor. In Andrew Ortony. (Ed.), *Metaphor and Thought*, 202-251. New York: Cambridge University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1999). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and Its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Land, N. (2012). *Language and thought* (H. Qāsemzādeh, Trans.). Arjmand Publications. (Original work published 1994)
- Lucy, J. A. (1992). *Grammatical Categories and Cognition: A Case Study of The Linguistic Relativity Hypothesis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Matsuki, K. (1995). Metaphors of anger in Japanese. In J. R. Taylor & R. E. MacLaury (Eds.), *Language and the cognitive construal of the world* (pp. 137–151). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Mo'in, M. (2008). *Mo'in Dictionary* (2nd ed.). Amīr Kabīr Publications.
- Musolff, A. (2017). Metaphor and Cultural Cognition. In F. Sharifian (ed.), *Advances in Cultural Linguistics, Cultural Linguistics*, (pp. 325-344). New York: Springer.
- Ogarkova, A., & Soriano, C. (2014). Variation within universals: The 'metaphorical profile' approach to the study of ANGER concepts in English, Russian and Spanish. In A. Musolff, F. MacArthur, & G. Pagani (Eds.), *Metaphor and intercultural communication* (pp. 93–116). London: Bloomsbury.

- Palmer, G. B. (1996). *Toward a Theory of Cultural Linguistics*. Austin: University of Texas Press.
- Qasemzadeh, H. (2020). *An introduction to cognitive research on metaphor; A droplet in the secret chamber of the oyster*. Arjmand Publications.
- Qasemzadeh, H. (2023). *Learning and teaching*. Arjmand Publications.
- Scollon, R., Scollon, S. W., & Jones, R. H. (2012). *Intercultural communication: A discourse approach*. Oxford: Blackwell.
- Sharifian, F. (2011). *Cultural conceptualisations and language: Theoretical framework and applications*. Amsterdam: John Benjamins.
- Sharifian, F. (2015). Cultural linguistics. In F. Sharifian (Ed.), *The Routledge handbook of language and culture* (pp. 473–492). London: Routledge.
- Sharifiyan, F. (2012). *Cultural linguistics* (L. Ardabīlī, Trans.). Nashr-e Nivisah-ye Pārsī. (Original work published 2008).
- Sheybani, T. (2002). *Collected articles: Issues and perspectives of culture*. Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications.
- Taylor, J. R., & Mbense, T. (1998). Red dogs and rotten mealies: How Zulus talk about anger. In A. Athanasiadou & E. Tabakowska (Eds.), *Speaking of emotions: Conceptualisation and expression* (pp. 191–226). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Van der Linden, S. (2016). A conceptual critique of the cultural cognition thesis. *Science Communication*, 38(1), 128–138.
- Yu, N. (1998). *The contemporary theory of metaphor: A perspective from Chinese*. Amsterdam: John Benjamins.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Shafiei, F. (2025). Metaphor and Cultural Cognition: A Systematic Review.. *LANGUAGE ART*, 10(3):7-22, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2025.13

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/468>





ORIGINAL REVIEW

Metaphor and Cultural Cognition: A Systematic Review

Dr. Fatemeh Shafiei¹

PhD. Postdoctoral researcher of Cognitive Science of Language,
Institute for Humanities and Social Studies, Academic Center for
Education, Culture and Research, Tehran, Iran.



(Received: 14 May 2025; Accepted: 19 July 2025; Published: 1 September 2025)

Over the past decades, the discussion of cultural cognition and the relationship between conceptual metaphors in cognitive linguistics has captured the attention of scholars and researchers across various fields of cognitive linguistics and cognitive social sciences. Cultural cognition is often a central topic in conversations surrounding cultural linguistics, which in turn plays a key role in the field of cognitive linguistics. Therefore, exploring the study of conceptual metaphors in culture and their impacts on cognition, as well as their influence on culture, holds significant importance. This article aims to provide an overview of cultural cognition and metaphor, and their interplay. It will begin by defining culture and discussing the role of cultural cognition within this framework, before delving into the relationship between conceptual metaphors and cultural cognition, addressing the pertinent questions that arise in this context.

Keywords: Metaphor, Culture, Embodiment, Cultural Cognition.

¹ E-mail: sh.fatemeh1980@gmail.com